



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده مصلحت
 تاریخ: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰
 موضوع جزئی: ادله قاعده _ مقام اول: ادله تاثیر گذاری مصلحت در
 مصادف با: ۲۷ رمضان ۱۴۴۲
 استنباط حکم اولی _ جهت دوم: طرق درک مصلحت _ دسته دوم _
 جلسه: ۳۹
 طریق دوم: مفهوم _ طریق سوم: سیاق

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم طرق درک مصلحت بر دو دسته هستند، یک دسته از آن‌ها از راه عقل و درک عقلی ملاک و مناط و مصلحت را برای ما کشف می‌کنند؛ یک دسته هم از طریق دلالت لفظی به ما علت، مناط و مصلحت را معرفی می‌کنند. دسته اول طرق معرفی شد. دسته دوم آن راه‌هایی است که از راه دلالت لفظیه و به وسیله لفظ، مناط و مصلحت را برای ما مکشوف می‌کنند. این دسته خودش مشتمل بر چند چندین طریق است. طریق اول را در جلسه گذشته عرض کردیم و آن طریق این بود که علت به دلالت مطابقی از ادله لفظیه استفاده شود. حال یا نصی بر آن دلالت کند و یا ظاهر دلایل این معنا را برساند. طریق دوم در واقع علت را از مسیر دلالت التزامیه لفظ کشف می‌کند. خود اینکه لفظ بالدلالة الالتزامیه علت را برای ما نمایان کند، مشتمل بر چند مسیر است. یعنی در این چند مسیری که اشاره می‌کنیم، علت از دلیلی لفظی کشف می‌شود. مصلحت و علت از خود دلیل استفاده می‌شود ولی بر خلاف طریق اول اینجا بالدلالة الالتزامیه کاشف از علت است و علت را آشکار می‌کند. البته دلالت التزامیه که می‌گوییم، در حقیقت شامل دلالت تضمینی هم هست. التزامی در مقابل مطابقی به معنای اعم مقصود است، یعنی هم تضمن را در بر می‌گیرد و هم التزام به معنای خاص را.

طریق دوم: مفهوم

دلالت لفظ بالالتزام بر علت و مناط و مصلحت، خودش به انحائی تقسیم می‌شود. یک نحوه از طریق مفهوم است. قسم سوم هم نه منطوقی است و نه مفهومی. اینکه گفتیم ما به اعتبارات مختلف می‌توانیم این طرق را دسته بندی کنیم، یکی از آن‌ها همینجا قابل ذکر است. مثلاً به جای اینکه بگوییم دلیل لفظی و غیر لفظی، بگوییم در ادله لفظیه تارة دلالت منطوقی است و اخری مفهومی و ثالثة نه منطوقی است نه مفهومی، هر چند به عنوان مدلول التزامی دلیل می‌توانیم از آن نام ببریم. اینکه یک دلیل نه منطوقاً نه مفهوماً بر یک معنایی دلالت کند را در ادامه ذکر خواهیم کرد، اما طریقی که در جلسه گذشته گفتیم این بود که نص یا ظاهری برای ما علت را کشف کند، یعنی در یک دلیلی و نص و ظاهری علت بیان شود، این دلالت منطوقی و مطابقی است.

گاهی دلالت لفظ بر علت به نحو التزامی است، آن هم لزوم بین بالمعنی الاخص. یعنی اینکه وقتی انسان این لفظ را می‌شنود، به مجرد شنیدن این لفظ منتقل می‌شود به لازم آن که این لازم یک لازم بین بالمعنی الاخص هم می‌باشد. مفاهیم جزء این دسته از دلالت‌ها محسوب می‌شوند. ما البته مفهوم موافق یا قیاس اولویت را از این دسته خارج کردیم و گفتیم اگر علتی از طریق قیاس اولویت کشف شود و باعث گردد ما حکم را در یک موضوع دیگر ثابت کنیم و آن را به مناط قطعیت جاری بدانیم، دیگر ربطی به ظواهر و حجیت ظواهر ندارد، بلکه در واقع مناط اعتبار آن، همان قطع و یقین است. چون اولویت و قیاس اولویت در واقع برای انسان به نحو یقینی این مطلب را ثابت می‌کند. بنابراین منظور ما از مفاهیم در اینجا، مفهوم مخالف است که البته دلالتش بر علت می‌تواند به نحوی باشد که ما به آن اتکا کنیم. پس دسته دوم از طرقتی که می‌توانند ما را به سوی مصلحت واقعی و مناط حکم راهنمایی کنند، آن هم از مسیر الفاظ، مفهوم مخالف است. مفهوم مخالف البته اگر بخواهد دلالت بر علت و مصلحت یک حکم کند، مبتنی بر این است که ما آن را حجت بدانیم چون در مورد مفاهیم اختلاف است. در مفهوم شرط، مفهوم حصر، مفهوم وصف، غایت، لقب محل اختلاف است که آیا حجیت دارند یا خیر. به عبارت دیگر مفهومی به عنوان شرط محقق می‌شود یا خیر. مشهور در باب مفهوم شرط معتقدند مفهوم شرط حجت نیست، اما خود ما در بحث اصول قائل به اعتبار و حجیت مفهوم شرط شدیم. از طریقی که تفصیل آن در آنجا باید دنبال شود.

سوال:

استاد: بله، می‌گویند اگر دلالت بر علت آنهم به نحو منحصره کند معتبر است، اما عمدتا وقتی در مقام استظهار از این جملات می‌نشینند، می‌گویند از آن علت منحصره استفاده نمی‌شود و نتیجه اش همان می‌شود. می‌گویند اگر جمله ای بدون شرط و قرینه مشروط به شرطی شود، ظهور در استقلال و انحصار ندارد، لذا می‌گویند جمله شرطیه مفهوم ندارد. پس اگر ما قائل به اعتبار مفهوم شرط شدیم و حجیت آن را پذیرفتیم کما هو الحق، قهرا اگر در جمله شرطی ذکر شود که به علت اشاره کند و مصلحت حکم را ذکر کند، مثلا حکمی در جمله ای بیان شود و به صورت مشروط به وجود مصلحت، یا مناط، یا علتی آن را ثابت کند، یا مشروط کند به عدم یک مصلحتی، قهرا مفهوم مخالف این جمله شرطیه این است که اذا تحقق الشرط، تحقق المشروط و اذا انتفی الشرط انتفی المشروط. ما اگر جمله شرطیه را دارای مفهوم دانستیم و آن را معتبر قلمداد کردیم و لسان، لسانی بود که علت و مصلحت و مناط حکم بیان شده بود، قهرا می‌توانیم به مفهوم مخالف اخذ کنیم و دلالت مفهوم مخالف بر علت را بپذیریم. اگر علت مکشوف شد، می‌توانیم این را در هر جایی که یافتیم، حکم را در آنجا ثابت بدانیم. بله طبق مبنای مشهور هم ممکن است کسی بگوید اگر که شرط منحصر باشد و جمله شرطیه ظهور در انحصار داشته باشد، آنجا هم می‌توانیم این استفاده را کنیم.

در هر صورت چه بناء علی المختار که مفهوم شرط را حجت می‌دانیم و چه بناء علی المشهور که در صورتی که انحصار از آن استفاده شود آن را حجت می‌دانند، مفهوم مخالف قابل اخذ است برای استکشاف علت، مناط و مصلحت یک حکم.

یعنی همانطور که «لام» تعلیل و یا حرف «فاء» و «إنّ» ظهور در علیت دارند و می‌توانند دلالت کنند بر علیت به نحو دلالت مطابقی، مفهوم هم می‌تواند دلالت بر علت کند و این از حیث اعتبار فرقی با دلالت مطابقی ندارد، پس این هم راهی است که می‌توان به آن اعتماد کرد.

اینکه فرضاً آیا ما مصداق و مثالی می‌توانیم برایش در ادله پیدا کنیم یک بحث دیگر است. مثلاً در مثال معروف حرمت خمر که به واسطه اسکار و سببیت آن برای زوال عقل حرام شده، فرض کنید که اینطور بیان شده باشد (روایتی هم در این رابطه داریم) که خمر حرام شده به دلیل اینکه خداوند متعال می‌خواسته سلامت عقل انسان را حفظ کند. یعنی اگر حفظ العقل عن الزوال در این جمله به صورت شرطی بیان شده باشد، یکبار شما می‌گویید خود این جمله شرطیه منطوقاً و مطابقاً دلالت بر علت دارد، دیگر نوبت به مفهوم نمی‌رسد. اما اگر این حکم را به نحوی بیان کند که از مفهوم آن علتی برای حکم استفاده شود، قهراً همانطور که منطوق جمله این قابلیت و صلاحیت را داشت تا علت و مصلحت حکم از آن استفاده شود، مفهوم هم این قابلیت را دارد. پس اینجا منظور ما از مفهوم فقط مفهوم مخالف است چون عرض کردیم که مفهوم موافق یا قیاس اولیت جزء دسته اول قرار می‌گیرد که علت از آن به نحو دلالت لفظی مطابقی استفاده نمی‌شود. آنجا دلالت و راهنمایی عقل است که علت را برای ما نمایان می‌کند.

طریق سوم: سیاق

طریق سوم و چه بسا چهارم و پنجم در واقع در یک جهت مشترک اند. دلالت این طرق سه گانه بر علیت نه به منطوق ارتباط دارد و نه به مفهوم. دلالت لفظی هست لکن التزامی یعنی دلالت مطابقی ندارد، دلالت التزامی دارد و لزومش هم یا لزوم بین بالمعنی الاخص است و یا ممکن است لزوم بین بالمعنی الاعم باشد و یا اساساً لزوم غیر بین باشد. از این‌ها تحت عنوان دلالت‌های سیاقیه نام برده می‌شود. مرحوم مظفر در اصول فقه به این دلالت‌های سه گانه اشاره کردند و گفتند برخی مدلولات هستند که نه در مفهوم داخل می‌شوند، نه در منطوق. سپس نام می‌برد از دلالت اقتضا، تنبیه و اشاره. این دلالت‌های سه گانه مربوط می‌شود به الفاظ، یعنی الفاظ هستند که دلالت بر معنایی می‌کنند، ولی دلالتشان نه از جنس منطوق است، چون در آنچه که به آن نطق می‌شود این معنا وجود ندارد. نه از جنس مفهوم است، برای اینکه آن چیزی که در مفهوم وجود دارد، (حال یا مفهوم شرط، وصف، حصر، غایت) اینجا دیده نمی‌شود. لذا این دلالت‌های سه گانه می‌توانند به نحوی علت را برای ما هویدا کنند و ما با این طریق به مصلحت حکم دست پیدا کنیم.

۱. دلالت اقتضا

با این توضیح و مقدمه‌ای که عرض شد، در واقع طریق سوم از طرقی که از مسیر الفاظ ما را به سوی علت و مصلحت هدایت می‌کنند، دلالت اقتضا است. دلالت اقتضا یعنی آن معنایی که متکلم آن را قصد کرده و صدق کلام یا صحت کلام عقلاً یا شرعاً و یا لغتاً بر آن متوقف است. یعنی اگر آن معنا یا آن مفرد و یا آن مضمون نباشد، اصلاً کلام صحیح و صادق نخواهد بود. ما می‌گوییم دلالت اقتضا یعنی جمله بر چیزی که در کلام نیامده دلالت می‌کند، حال اگر آن چیزی که حذف

شده علت باشد و البته قرائن و شواهدی می‌خواهد تا ما این معنا را بفهمیم و قائل شویم به اینکه در اینجا یک چیزی حذف شده در حالی که مقصود متکلم هم بوده، چه محذوری دارد تا ما این را نپذیریم و بگوییم این باید به صراحت و یا به نحو ظهور بیان شده باشد. فرقی نمی‌کند، همانطور که نص اگر تصریح به علیت کند برای ما قابل اخذ و حجت است، اگر متکلم کلامش را به گونه ای بگوید که این معنا از آن استفاده شود ولو اینکه آن علت در کلام حذف شده باشد، یعنی نه تصریح به آن شده و نه به نحو ظاهر بیان شده باشد، می‌تواند به ما کمک کند برای اثبات حکم.

مثلا در قرآن آمده «و اسئل القرية»، در اینجا یک نظر این است که اگر این کلام بخواهد عقلا صحیح باشد، باید لفظ اهل در اینجا در تقدیر گرفته شود و یا معنای اهل. یعنی یا از باب حذف مضاف و یا از باب مجاز در اسناد که مقصود و اسئل اهل القرية است. اینجا مقصود متکلم سوال از اهل قریه است، اما اهل حذف شده در حالی که صحت کلام و صدق سخن متکلم متوقف بر وجود این لفظ یا معنای آن است. در اینجا لفظ دلالت کرده بر آن معنا و یا لفظ محذوف و قرائن هم وجود دارد برای اینکه عقلا سوال از قریه معنا ندارد، لذا می‌گویند این دلالت بر لفظ یا معنای محذوف می‌کند.

حال فرضا اگر متکلمی لفظ را به گونه ای استعمال کند که آنچه که حذف شده و حتما مقصود هم هست، علت باشد، این دو نوع است:

۱. گاهی از علت موضوع اراده شده، نه مناط و مصلحتی که مورد بحث است. فرض کنید که کسی از امام (علیه السلام) سوال کند که علت اینکه باید پشت سر یک عالم عادل نماز خواند، آیا عدالت است؟ شارع جواب دهد بله، در این صورت علت مشروعیت صلاة خلف العالم العادل، عدالت است. اینجا دلالت این جمله، یعنی این سوال و جواب بر علیت عدالت نسبت به مشروعیت اقتدا، به نحو دلالت اقتضا است. یعنی در کلام شارع هیچ اشاره ای به علت نشده و حذف شده، اما قطعا مقصود او چنین است، چون اگر مقصود نباشد، اساسا این کلام صحیح نیست. این یک مثال است، لکن همانطور که برای شما روشن است، این علت غیر از علتی است که مورد گفتگوی ما است. این علت به معنای موضوع است. وقتی سوال می‌کند آیا علت مشروعیت صلاة پشت سر عالم عادل، عدالت است، یعنی کأن سوال می‌کند که موضوع اصلی برای مشروعیت اقتدا عدالت است؟ شارع جواب می‌دهد بله. آنوقت معلوم می‌شود این حکم شرعی کأن عبارت است از جواز الصلاة خلف العادل. یعنی کأن موضوع این حکم عبارت از «کل عادل» است. این عدالت در واقع آن مصلحتی که از آن گفتگو می‌کنیم نیست، بلکه همان موضوع است. اینجا مناط و ملاک حکم را به معنای موضوع حکم دانسته اند و حکم را روی این موضوع ثابت کرده اند.

۲. گاهی هم به نحوی سوال از علت حکم به معنای مصلحت می‌شود. این هم می‌تواند مورد استناد و اتکا قرار بگیرد. مثلا در مثال خمر اگر گفته شود هل یكون علة حرمة شرب الخمر الاسکار، امام هم در جواب بفرماید بلی؛ اسکار و زوال عقل و مستی در واقع آن مفسده ای است که در خمر وجود دارد و حفظ عقل از زوال، مصلحت واقعیه ای است که به خاطر آن شارع شرب خمر را حرام کرده است. همانطور که اگر تصریح به این علت می‌شد مورد قبول قرار می‌گرفت،

اینجا هم می‌تواند مورد قبول قرار گیرد. پس اگر لفظی به دلالت اقتضا بر علت دلالت کند، بر مصلحت دلالت کند، می‌تواند مبنای ثبوت حکم در غیر مورد منصوص باشد. لذا در غیر خمر هم اگر چنین علتی یافت شد، می‌تواند حکم به حرمت شود.

وجه حجیت دلالت سیاقی

اعتبار این قسم از دلالت به چه دلیل است؟ وجه حجیت آن چیست؟ دلالت اقتضا چرا حجت است؟ به همان دلیل که دلالت التزامیه حجت است. اگر یک متکلمی سخنی بگوید که مدلول مطابقی داشته باشد، اعتبار و حجیت آن به خاطر حجیت ظواهر است. ظاهر کلام معنایی دارد و این در جای خودش هم ثابت شده که ظواهر حجت است.

اگر مدلول التزامی هم داشته باشد چنین است. شما اگر قائل به حجیت مفهوم مخالف شوید، به چه دلیل حجت می‌دانید؟ اینجا باز به اعتبار حجیت ظاهر است. اختلافی که در باب حجیت مفهوم مخالف است، در این است که آیا اگر مثلا یک جمله شرطیه ای ذکر شود، ظهور در انتفاء عند الانتفاء دارد یا خیر. قائلین به مفهوم شرط می‌گویند ظهور در انتفاء عند الانتفاء دارد، منکران می‌گویند چنین ظهوری وجود ندارد. پس وجه حجیت مفاهیم روشن است، منتهی بحث و نزاع در باب مفاهیم یک نزاع صغروی است که آیا چنین مدلولی وجود دارد یا خیر، چنین ظهوری تحقق پیدا می‌کند یا خیر؟ پس حجیت مفاهیم از باب حجیت ظواهر است.

در دلالت های سیاقی هم اینچنین است. اعتبار دلالت اقتضا بر می‌گردد به اعتبار ظواهر، یعنی یک کلام اگر به نحوی باشد که دلالت بر یک معنا یا لفظ محذوف کند به گونه ای که اگر آن لفظ یا معنای محذوف در نظر گرفته نشود، اساسا کلام این متکلم صادق یا صحیح نخواهد بود، (حال چه از نظر عقلی، چه شرط و یا لغت) در واقع اعتبار آن به خاطر دلالت التزامی است. پس اگر کلام بر چیزی دلالت کند که علت است در حالی که این علت ذکر نشده و در کلام محذوف است، باز هم معتبر است و اعتبار و حجیت آن هم بر می‌گردد به حجیت ظواهر.

حال اینکه اینها مصداق و مثال دارند، بحثی دیگر است؛ اما کلیت مسئله این است.

به هر حال طریق اول دلالت مطابقی بود (حال یا به نحو نص و یا ظاهر). طریق دوم مفهوم مخالف بود. طریق سوم دلالت اقتضا. طریق چهارم هم دلالت تنبیه است.

۲. دلالت تنبیه

دلالت تنبیه هم یکی از اقسام دلالت های سیاقیه است. یعنی سیاق کلام نه الفاظ آن دلالت می‌کند بر یک معنای مفرد یا مرکب و یا لفظ مقدر.

دلالت تنبیه یکی از اقسام این دلالت ها است، منتهی فرق دلالت تنبیه با دلالت اقتضا این است که در دلالت اقتضا گفتیم آن معنای مفرد یا مرکب و یا لفظ مقدر مقصود متکلم است و صدق یا صحت کلام متوقف بر آن است. اما در دلالت تنبیه صدق یا صحت کلام متوقف بر آن نیست، هر چند این دلالت هم مقصود متکلم است. اما مخاطب یقین پیدا می‌کند به

اینکه متکلم این را اراده کرده. یا حداقل این است که عدم اراده آن را بسیار دور از ذهن می‌داند. به این می‌گویند دلالت تنبیه.

برای دلالت تنبیه هم امثله و اقسام و انواع متعددی می‌توان ذکر کرد. این مثال به بحث ما ارتباط ندارد اما فرض کنید که شخصی با دیگری قرار می‌گذارد که کاری را انجام دهند. مثلا ساعت هشت صبح از منزل خارج شوند. ساعت هشت که می‌شود، به مخاطب می‌گویند الان دقیقا ساعت هشت است. وقتی می‌گویند ساعت هشت است، معنای مطابقی آن این است که واقعا ساعت هشت است. اما لازمه این سخن با توجه به آن نکته‌ای که عرض شد، این است که الان وقت رفتن است و موعد رفتن فرا رسیده است. این معنا و مضمون اگر در نظر گرفته نشود، آن جمله غلط نخواهد بود. نه صدق متکلم و نه صحت کلام متوقف بر آن نیست. اما قرآنی وجود دارد، مثلا از قبل چنین صحبتی شده که مخاطب می‌فهمد مقصود گوینده این است که الان وقت رفتن است. این جمله دلالت دارد بر حلول موعد، یعنی آن زمانی که بر آن اتفاق کرده بودند.

یا مثلا کسی می‌خواهد فرزندش را برای نماز بیدار کند، او را صدا می‌زند و می‌گوید آفتاب طلوع کرد، طلعت الشمس. حال یکبار مقصودش این است که شمس در شرف طلوع است، یکبار هم واقعا می‌گوید آفتاب طلوع کرد؛ اینجا حقیقت و مجازش مهم نیست، بلکه مهم این است که از کلام این اراده شده که وقت نماز رو به پایان است، و یا وقت نماز پایان پذیرفت. این جمله به خودی خود صحیح است. صدق یا صحت کلام متوقف بر آن معنایی که متکلم آن را قصد کرده نیست، اما مخاطب یقین دارد که هدف و مقصود متکلم از این جمله قضای وقت نماز و پایان یافتن وقت نماز است، یا اینکه اواخر وقت ادا است.

مثالی که گاهی برای این نوع ذکر می‌کنند، این است که اگر کسی سوال کند از مجتهدی که حکم شک در اعداد نماز دو رکعتی چگونه است، پاسخ بشنود أعدد الصلاة. اینجا شنونده از این پاسخ نتیجه می‌گیرد که گویا مفتی در مقام بیان این است که علت بطلان نماز و حکم به وجوب اعاده شک در نمازهای دو رکعتی است. یعنی كَأَنَّ الشَّكَّ فِي أَعْدَادِ التَّنَائِيَةِ علت بطلان نماز است. دلالت أعدد الصلاة بر علیت شک در اعداد ثنائیه برای بطلان نماز به دلالت تنبیه است. أعدد الصلاة بدون اشاره به آن معنا هم صحیح است و متکلم بدون اینکه آن معنا را هم قصد کرده باشد صادق است. بر خلاف دلالت اقتضا که حتما صدق یا صحت کلام متوقف بر آن معنا است، اما اینجا اینچنین نیست. ولی به نحوی است که مخاطب یقین پیدا می‌کند که معنای محذوف یا لفظ مفرد یا مرکب محذوف حتما اراده شده است.

یا مثلا کسی که سوال می‌کند که من یک مایع متنجس نوشیدم، باید چکار کنم؟ شارح مثلا پاسخ می‌دهد که طَهَّرْ فَمَك. اینجا «طَهَّرْ فَمَك» جمله‌ای است که بدون محذوف هم صحیح است و ضربه‌ای به صدق متکلم نمی‌زند. اما اینجا مخاطب با توجه به سوالی که کرده، می‌داند این پاسخ اشاره به آن است که علت لزوم تطهیر دهان تنجس آن ماء است و دهان

خصوصیت ندارد. لذا هر چیز متنجسی منجس است و و می‌تواند سرایت کند و چیز دیگر را نجس کند. اینجا به نحو دلالت تنبیه بر علت دلالت می‌کند و این یک دلالت سیاقی است.

اما این دو نمونه ای که گفته شد، مثال برای موردی است که علت گفته شده ولی مقصود موضوع است و اشاره به مصلحت موجود در متعلق حکم ندارد.

۳. دلالت اشاره

یک قسم دیگر به عنوان دلالت اشاره است. دلالت اشاره در واقع عبارت است از اینکه متکلم قصد آن مدلول را نکرده بر خلاف دلالت اقتضاء و دلالت تنبیه. آنجا گفته شد آن علت محذوف در حقیقت مقصود متکلم است، اما اینجا اساساً آن محذوف مقصود متکلم نیست به این معنا که عرفاً قصد استعمالی در اینجا نکرده. اما لازمه کلامش چنین چیزی هست. حال یا به نحو لزوم غیر بین، یا لزوم بین بالمعنی الأعم. البته این می‌تواند از یک کلام استفاده شود یا از چند کلام.

مثالی که ذکر شده، دلالت دو آیه «و حمله و فصاله ثلاثون شهراً» و آیه «و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» بر أقل الحمل است. می‌گویند از این دو آیه وقتی با یکدیگر ملاحظه می‌شود، أقل الحمل استفاده می‌شود. دلالت این دو بر أقل الحمل از نوع دلالت اشاره است و معتبر هم هست. این‌ها جزء دلالت های منطوقی و مفهومی نیستند، به آن‌ها می‌گویند دلالت سیاقی؛ در هر یک از آن دو جمله هم که نگاه کنید، در هیچکدام چنین چیزی مقصود متکلم نبوده. اما وقتی این دو را می‌سنجیم، عرفاً آن معنا استفاده می‌شود.

حال فرض کنید آنچه که در کلام محذوف است و متکلم هم آن را قصد نکرده، عبارت از علت باشد، یعنی دلالت دلیل لفظی بر علت به معنای مصلحت حکم، به نحوی که از قبیل مدلول التزامی غیر بین یا بین بالمعنی الاعم باشد، به عنوان یک دلالت سیاقی می‌تواند معتبر باشد. یعنی این هم اگر حجت است، حجیتش از باب حجیت ظواهر است.

ما از یک دلیل یا از جمع بین دو دلیل یا بیشتر می‌توانیم استفاده کنیم علیت منحصره یک چیزی را برای حکم. نمونه آن را قبلاً هم ذکر کردیم. این چه محذوری دارد که نتوانیم به آن اخذ کنیم؟ لذا این هم معتبر است، و هم قابل اتکا است و حجیت دارد.

پس طریق اول دلالت منطوقی بود یا نصاً و یا ظهوراً. طریق دوم دلالت به نحو التزامی آن هم لزوم بین بالمعنی الأخص بود از طریق مفهوم مخالف یا به تعبیر دیگر دلالت مفهومی بود. طریق سوم هم دلالت بود. حال می‌توان این سه را تحت عنوان دلالت های سیاقیه قرار داد و یا هر کدام را یک طریق مستقل قرار داد و بگوییم طریق دلالت اقتضاء، دلالت تنبیه و دلالت اشاره.

طریق دیگری هم در این بخش مانده که انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»